

بھلائی

انتقام فرمادہ

ہیو
Hoopa

انتقام مرده

و داستان‌های دیگر



فرناندو سورتینو
تصویرگر: چاوتا لپیپه
مترجم: رضا اسکندری

LA VENGANZA DEL MUERTO Y OTRAS AVENTURAS

©Text: Fernando Sorrentino, 1997

©Illustration: Chavetta Lepipe, 2010

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده و تصویرگر این اثر (Fernando Sorrentino & Chavetta Lepipe) خریداری کرده است.

انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف قوانین بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

سرشناسه: سورنتینو، فرناندو، ۱۹۴۲ - م.
Sorrentino, Fernando
عنوان و نام پدیدآور: انتقام مرده و داستان‌های دیگر/فرناندو سورنتینو؛
تصویرگر چاوتالا لپیپه؛ برگردان رضا اسکندری؛ ویراستار هدا توکلی.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۰۶ ص: مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۸-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: La venganza del muerto y otras aventuras
موضوع: داستان‌های کوتاه آرژانتینی -- قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده: لو پیپه، چاوتالا، تصویرگر
شناسه افزوده: Le Pipe, Chavetta
شناسه افزوده: اسکندری، رضا، ۱۳۶۴ - مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ الف ۹/۲۳ و/۴ PQ۷۷۹۸/۲۳
رده‌بندی دیویی: ۸۶۳/۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۵۱۶۳۹

انتقام مرده

و داستان‌های دیگر

نویسنده: فرناندو سورنتینو

تصویرگر: چاوتالا لپیپه

مترجم: رضا اسکندری

ویراستار: هدا توکلی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: الهه جوانمرد

طراح جلد: بابک قادری

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ دوم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۸-۳



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر

هوپا محفوظ است.

استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای

نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir

۱۱ پیش گفتار

درباره‌ی داستان‌ها ۱۳

داستان ماریای قورباغه ۱۵



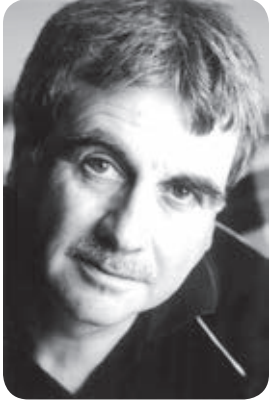
۶۷ قصه‌ی شیطنت‌های من

شانسِ فورتوناتو
۱۰۳

آدم کاریلد ۱۵۳

انتقام مرده ۱۸۳





فرناندو سورنتینو نویسنده‌ی آرژانتینی و اهل بوئنوس آیرس است. آن‌طور که خودش می‌گوید خواندن را بیشتر از نوشتن دوست دارد، اما حالا که نویسنده شده دوست دارد تخیل و شوخی را با هم قاتی کند و از دل آن داستان دریاورد. الان هفتاد و سه سالش است و برای خودش پیرمردی شده. توی دانشگاه درس می‌دهد و کلی هم کتاب برای بزرگ‌ترها نوشته. خودش هم می‌گوید از زندگی‌اش بفهمی نفهمی راضی و خوشحال است. اما آرژانتینی‌ها عادت ندارند بچگی‌شان را زود فراموش کنند.

برای همین با اینکه پیر شده و کلی هم شاگرد و دانشجو دارد، باز هم برای بچه‌ها و نوجوان‌ها کتاب می‌نویسد. تا حالا ده‌تا کتاب برای کودکان و نوجوانان نوشته و داستان‌هایش هم به چندین و چند زبان مختلف ترجمه شده‌اند. حالا دیگر بچه‌های تمام دنیا، از ویتنام و تایلند بگیر تا کانادا و فرانسه، حسابی با قصه‌های او سرگرم شده‌اند.

پیش‌گفتار

درباره‌ی این ویراست

این داستان‌ها خیلی هم جدید نیستند. قصه‌ی شیطنت‌های من، انتقام مرده و آدم کاربلد در کتاب انتقام مرده و داستان‌های هوشمندانه‌ی دیگر در سال ۱۹۹۷ توسط انتشارات آلفاگوارا منتشر شده بودند.

داستان ماریای قورباغه و شانسِ فورتوناتو در مجموعه‌ی داستان‌های ماریای قورباغه و فورتوناتو منتشر شدند که انتشارات سانتیانا در سال ۲۰۰۱ چاپ کرد.

حالا، در میانه‌ی سال ۲۰۱۰ این پنج داستان در ویرایشی جدید ارائه می‌شوند. تجربه‌ی گسترده‌ی من از داستان‌گویی، که از سال ۱۹۶۹ آغاز شد، به من آموخته که یک نویسنده هیچ‌وقت از یاد گرفتن دست نمی‌کشد؛ باید از اشتباهاتی که مرتکب شده، درس بگیرد و دیگر آن‌ها را تکرار نکند.

به همین دلیل، طبق عادت همیشگی‌ام در زندگی، از این فرصت برای مرور نوشته‌هایم استفاده کردم و تا آنجا که امکانش بود بهترشان کردم. بعد از گذشت زمانی طولانی که آن‌ها را نخوانده‌ام، می‌توانم داستان‌های خودم را طوری ببینم که انگار خودم آن‌ها را ننوشته‌ام. بنابراین، پیدا کردن بخش‌هایی که نیازمند اصلاح یا بازنویسی‌اند برایم بسیار ساده‌تر شده. گاهی یکی دو کلمه و گاهی یک یا چند پاراگراف باید بازنویسی می‌شدند.

بر این اساس، درباره‌ی داستان‌های این کتاب همان چیزی صادق است که درباره‌ی لغت‌نامه‌ی آکادمی سلطنتی اسپانیا. اگر بخواهم کمی فروتن باشم، درباره‌ی دفترچه‌ی راهنمای تلفن هم صدق می‌کند: این ویرایش تمام ویرایش‌های قبلی را باطل می‌کند.

درباره‌ی داستان‌ها

ادبیات بافه‌ی بی‌پایانی است که هر تار و پودش با دیگر رشته‌ها در هم تنیده، کافی است یکی از این رشته‌ها را لمس کنیم تا تمام رشته‌ها، هر چند به ظاهر نادیدنی، به لرزه در آیند.

این پیچ و تاب جان می‌گیرد و همواره در حال تکامل است. هر کلمه یا رشته‌ای که به آن می‌افزاییم کلمه‌ها یا رشته‌های پیش از خود را ادامه می‌دهد و مسیر این بافه را تغییر می‌دهد.

شکی نیست که نویسندگی پنج داستانی که در این کتاب روایت شده‌اند من هستم چرا که آن‌ها را به روش خودم نوشته‌ام و جزئیات و ماجراهایی به‌اشان افزوده‌ام که فقط خودم قادر به خلقشان بوده‌ام، اما ایده‌های اصلی این داستان‌ها با ریشه‌هایی ناشناخته و مبهم در سرزمین‌ها، فرهنگ‌ها و دوره‌های مختلف

داستان ماریای قورباغه

ساخته و پرداخته شده‌اند و راوی‌های ناشناس و شناخته شده‌ای^۱ که درست مثل من به شیوه‌ی خودشان (که نه شبیه شیوه‌ی من است و نه قرار است باشد) آن‌ها را نوشته‌اند. مسلماً این زنجیره به اینجا ختم نمی‌شود. از داستان‌های کهن روایت‌های جدیدی زاده خواهند شد.

هیچ وقت به ادبیات به عنوان یک شغل نگاه نکرده‌ام، بلکه همیشه آن را عملی لذت‌بخش دیده‌ام که بدون اجبار یا عجله انجام می‌شود. به همین دلیل، بسیار خوشحال‌تر خواهم بود، اگر بتوانم از خلال این داستان‌ها بخش کوچکی از آن شادی را که در زمان نوشتن آن‌ها تجربه کرده‌ام به خوانندگانم منتقل کنم.

فرناندو سورنتینو

بوئنوس آیرس، جولای ۲۰۱۰

۱. به عنوان مثال، شاهزاده دُن خوان مانوئل، ویلیام شکسپیر، آلفاندرو کاسونا (و به احتمال قوی نویسندگان بسیاری که من آن‌ها را نمی‌شناسم) هم داستان آدم کاربلد را نوشته‌اند.



۱. دربار پادشاه دُن پدرو

روزگاری اسم من آلفردو بود و کوچک‌ترین فرزند خانواده‌ای سلطنتی بودم. در کشوری که زبانش شاخه‌ای از زبان‌های لاتین بود. این زبان کلماتی از یونانی، آلمانی و عربی قرض گرفته بود و کم و بیش همان زبانی است که در این داستان جریان دارد.

پدرم دُن پدرو نام داشت و مادرم بانو ایسابلا و هر دو در آرامش، متانت و راحتی خیال حکومت می‌کردند.

در آن زمان‌ها، درست مثل حالا، شایعه‌ها و اظهارنظرهای دیگران بود که شهرت و اعتبار آدم‌ها را تعیین می‌کرد. کافی بود کسی چیزی بگوید تا دیگران هم آن را بپذیرند و تکرار کنند. همه می‌گفتند که دو برادر من، ویلفردو و سیگفردو، ویژگی‌های مثبت بسیاری دارند، اما چون هیچ‌کس هیچ ویژگی خاصی را به من نسبت نمی‌داد، دست آخر به این نتیجه رسیدم که احتمالاً من شایستگی هیچ‌چیزی را ندارم.

در میان صفت‌های بی‌شماری که برادرهایم داشتند ویلفردو بیش از هر چیز به خاطر شجاعتش و سیگفردو به خاطر هوشش تحسین می‌شد. ویلفردو مشت‌زنی، شمشیربازی، تیراندازی و تمام ورزش‌های رزمی را تمرین می‌کرد. بیشتر از هر چیز مبارزه را دوست داشت. سیگفردو روزهایش را به کتاب خواندن و آموختن علوم می‌گذراند و بیشتر از هر چیز به دانستن علاقه‌مند بود.

اما من سرگرم فعالیت‌های کم‌اهمیت‌تری بودم. باغبانی می‌کردم، با مرکب چینی تصویرگری می‌کردم و سعی می‌کردم شعرهای عاشقانه بنویسم. چیزی که بیشتر از همه دوست داشتم زیبایی بود. در ضمن فلوت هم می‌زدم و می‌توانستم با آن صدای تیز کردن چاقو را تقلید کنم.

شعرهای عاشقانه‌ام را به کنتس گیومار اینس بیولانته لئونور تقدیم می‌کردم که یکی از بانوان پرشمار دربار بود.

به این ترتیب هفتصد و بیست و هشت بیت اول برای شعرهایم جمع کردم. مثلاً:

اگر تمام آنچه بر من گذشته است را به یاد داشتی
افسوس می‌خوردی که چرا مغرور بوده‌ای...
یا مثلاً:

گذر سالیان، بی‌پروا
بناهای یادبودی از اندوه برافراشته است...
یا بهتر از همه:

چشمانت شیرینند و لب‌ت نرم
و نیز رؤیایی که خیالات من را می‌سازد...

اما از آنجا که هیچ‌کدام از این بیت‌های آغازین از میز تحریرم جلوتر نرفت، بانو گیومار اینس بیولانتیه لئونور هم هیچ‌وقت از وجودشان مطلع نشد. در دربار هیچ‌خانمی نبود که توجه من را جلب کند، دقیقاً به همین دلیل شعرهایم را گاهی به این بانو و گاهی به آن یکی تقدیم می‌کردم.

این بانوان هم مثل تمام زن‌ها زمانی کودک بودند و زمانی نوجوان، اما حالا هیچ‌کدامشان کمتر از چهل سال نداشتند. در واقع گیومار در همان زمان کودکی کنتس^۱ شده بود. از زمانی که کودکی‌اش دیگر معنایی نداشت از این لقب صرفاً به صورت تشریفاتی استفاده می‌کرد.

من حتی از دور هم حس عاشقانه‌ای به کنتس نداشتم، زنی که دوبرابر من سن داشت. ناخوشایند بود و گنده‌دماغ، اما رسم بر این بود که شوالیه‌های دربار شعرهای عاشقانه‌شان را برای یک بانوی درباری بنویسند. کنتس برای من هیچ جذابیتی نداشت، اما از شنیدن نام چهاربخشی او، چه در کنار هم و چه بخش به بخش، خوشم می‌آمد.

شعرهای من همیشه کوتاه بودند. تمام استعدادم را به کار می‌گرفتم تا به یک بیت پرشور می‌رسیدم، اما درست در همان لحظه منبع الهامم تمام می‌شد، شعرم هم همین‌طور.

۱. یکی از لقب‌های نجیب‌زادگان در اروپا

۲. جشن تولد پسر از خیر

ما سه برادر در یک روز از یک ماه به دنیا آمده بودیم. در عصر ۲۶ فوریه‌ی سال ۹۳۷، یکی از تالارهای قصر را برای جشن تولدمان تزئین کرده بودند. ویلفردو، سیگفردو و من به ترتیب بیست و چهار، بیست و دو و بیست سالمان تمام می‌شد.

در آن تالار شوالیه‌ها، بانوان دربار، اسقف‌ها و ارتشی‌ها حضور داشتند. همه با وقار و شکوه حرکت می‌کردند و فکر می‌کردند درگیر گفتگوهای هوشمندانه هستند، هر چند حرف‌هایشان به نظر من بیشتر پرت و پلا بود.

دوک اوکتاویو، مشاور اعظم پادشاه و مردی نودوسه‌ساله، زنگ کوچکی را به صدا درآورد و فریاد زد: «لطفاً سکوت کنید!» وقتی همه ساکت شدند، گفت: «شاهزاده ویلفردو می‌خواهند چند کلمه با پادشاه صحبت کنند.»

در قصر قانون این بود که اگر کسی می‌خواست با پادشاه صحبت کند، دیگران باید ساکت می‌ماندند و به گفتگوی آن‌ها گوش می‌کردند. هیچ‌چیز پادشاه را به این اندازه عصبانی نمی‌کرد که مجبور باشد برای فهمیدن حرف دیگران تلاش کند. به همین دلیل هیچ‌کس اجازه‌ی ورود به دربار نداشت مگر آنکه کلمه‌ها و جمله‌هایش را دقیق و روشن انتخاب کند. هیچ‌کس هم نمی‌توانست خطابه‌ای از یک کتاب دشوار را تحمل کند.

ویلفردو آرام و با وقار وسط تالار آمد و در حالی که هر واژه را با دقت و تأمل به زبان می‌آورد گفت: «پدر، لطفاً من را دعا کنید، چون می‌خواهم بروم و سرزمین‌های دیگر را درنوردم.» شاه گفت: «نمی‌دانم این بروم و سرزمین‌های دیگر را درنوردم یعنی چه.»

دوک اوکتاویو وسط بحث پرید: «مثل این است که بگوییم به سرزمین‌های دیگر سفر کنم.»

«به عقیده‌ی یک کرم عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند. چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر